منوچهرجمالی

هنردرجهان،ازمن(انسان) آمدپدید

خردِ شاد ، جهانی شـاد، بنا میـکند
اندیشیدن(=خرتیدن= کاربستن خرد) سرفرازوشاد(سعادتمند)میـکند
1 - سرافرازی 2 - شادی 3 - شناخت، هرسه به هم پیوسته اند

بـهمن=اصل خرد +اصل خنده وبزم +اصل نـگهبانی

هرآنـکس که اوشاد شـد، ازخرد
جـهان را به کرداربد، نسپرد

انسان ، حق هست

شالوده فرهنگ ایران ، بر« اصل= تخم = اند= چهره= هاگ » نهاده میشود . آنچه اصل (هاگ) است ، « حق » است. معرب هاگ ، همان « حق » میباشد . انسان، « حق » هست ، چون تخمی ازخوشهِ (آگ = خوشه گندم) ارتا ی خوشه ،یا خدا هست . **مسئله، داشتن یا نداشتنِ حق نیست** ، **بلکه مسئله « حق بودن » است** . حقی را که

یکی « دارد » ، دیگری ، میتواند ازاو « بگیرد » . حق ها را از انسانها دراجتماع « میگیرند » و « مالک همه حقها » میشوند . ولی **انسان، حق ، هست و هیچکس نمیتواند این حق را ازاو بگیرد .** انسان ، **ارجمند** هست ، چون « تخمِ ارتا » ، چون « اصل صورت دهنده به خود ، اصل بینش و اصل سامانده خود » هست .

نخستین ویژگی « ارتا » ، «**سرفرازی** » هست . **انسان،** که « آتش تخمه، یا تخم ارتا» ست ، **گوهرش، سرافرازی است** ، نه عبودیت ونه « خود، خوارشماری» است،و برضد آرمان « فروتنی adar-menishn , adar-tan» وافتادگی وشکسته نفسی وتذلل وخشوع است، که پرورشگاهِ تابعیت واطاعت وتسلیم شدگیست . سرفرازی ، هنرمثبت و پسندیده انسانست که گواه بر گوهرومنش حقیقی انسان میدهد .

ارج انسان(dignity=Wuerde) ، ازآن پیدایش نیافته ، چون خدائی به او « صورت داده است یا صورت میدهد » . **ارج انسان ، ازآنست که خودش دراصالت (صورت دهی و سازندگی)، انباز(همبغ = همآفرین) وهمگوهر خداهست** . دراو ، توانائی صورت دادن به خود و به جهان خود هست . دراو، حقِ آراستن خانه و اجتماع وشهروبشریت هست. این حق وارج را قدرتی وکسی به او « نداده » است که حق آنرا داشته باشد که ازاوپس بگیرد . آنکه این حق و این ارج را ازاو سلب میکند ، سازنده دوزخ دراین گیتی برای او، و اصل بیداد هست ، چون انسانیت را دراو، نابود میسازد وتخم آتش یا سرفرازی را دراو میکُشد .

انسان ، این حق را با زاده شدن ، می یابد . با این حق ، زاده میشود. زاده شدن ، رسیدن به « حق » و به « ارج » خودهست. درگزیده های زاد اسپرم(بخش 8 – 11) داستانی به زرتشت نسبت داده شده است که درفرهنگ ارتائی- سیمرغی ، مربوط به همه بشریت (همه انسانها) بوده است . این داستان که ازفرهنگ اصیل ایران برخاسته ، بیان این اندیشه بوده است که : « **بهمن ، هنگام زاده شدن هرانسان با آن انسانی میآمیزد، و هنگامی بهمن با انسان آمیخت ، انسان، درهمان لحظه پیدایشش ، میخندد »** .«آسن خرد» که بهمن باشد ، درگوهرش ، خردِ شاد وخندان است .

این اندیشه ، که پیدایش یافتن درگیتی ، بُن ِ جشن وبزم در پهنای زندگی است ، سراسر فرهنگ دینی و اجتماعی وسیاسی و حقوقی واقتصادی ایران را معین میساخته است . هرنظامی درگیتی ، هنگامی « بهمنی » است که زندگی مردمان را بدون تبعیض درهمین گیتی ، جشن وبزم سازد . این حق مسلم هرانسانی ، به حکم همان « تخم بودن = مر+تخم» درزندگی است که درجشن زندگی ، انبازشود ، چون بهمن، با گوهر (فطرت) او آمیخته است .
نقطه آغاز پیدایش، یا نخستین تابش هرچیزی ، گواهی برفطرت یا گوهر و بُن او میدهد . ازاین رو، بُن زندگی انسان ، خندیدن ، دراثر همگوهرشدن با « بهمن » است ، که هم 1- اصل اندیشیدن است ، وهم 2- اصل بزم است ، و 2- اصل سامان دادن و آراستن و نگاه داشتن زندگی از خشم یا قهروترس وآزار است . انسان با زاده شدن ، همگوهر« بهمن » میگردد . آمیختن بهمن ، یعنی « جفت شدن ، همزاد شدن ، سنگ شدن ِ» اصل آفرینندهِ جهان ِهستی(بهمن) ، با انسان .

زاده شدن (پیدایش درگیتی) ، خندیدن است

واژه « خندیدن xanditan» که درکردی « که نن » و واژه « خنده » ، « که ن » میباشد و « که نی» ، هم به معنای « دختر» وهم به معنای « خندید» است، بهترین گواه برآنست که خندیدن همان معنای « زائیدن » را داشته است . درکردی ،« کنا» ، به معنای 1- سوراخ و 2- دوشیزه است . این واژه به سانسکریت بازمیگردد که « کن » ، به معنای صداکردن و فریادکردن و ناله کردنست، و « کنـته » به معنای گلو وحلق (نای، مری) و صدای حلق و همچنین به معنای « بخش تنگ زهدان» است . بی شک این واژه ها ، به واژه « کانا وکانیا » بازمیگردند که هم به معنای « نای » وهم به معنای « دختر» هست. **زادن ، خندیدن است** . این اینهمانی ، با جهان بینی بنیادی ایران کاردارد، که پیدایش یافتن درگیتی (هستی یافتن ، زیستن) را، با شادی وسعادت وخوشی، اینهمانی میداده است . انسان در زاده شدن ، با زیبائی زندگی درگیتی روبرو میشود . گیتی ، جایگاه شاد وخرّم

زیستن است. انسان دربرابرخود حهانی می یابد که میتوان ازآن بهشت ساخت .

وارونه آموزه بودا، که دنیا را جایگاه درد میداند ، و وارونه آموزه تورات که (سپس مرده ریگش به مسیحیت واسلام رسیده است) زندگی با درد زادن ، وطرد از بهشت (جشن) آغارمیشود ، **فرهنگ ایران، این اندیشه را شالوده خود ساخت که « به هستی رسیدن یا پیدایش یافتن درگیتی ، شادی است »** . ازاین رو ما که ، واقعیتِ زاده شدن را با درد زه و گریه کودک همراه میدانیم ، درشگفت میافتیم که این چه سخن اشتباهیست که ایرانیان برضد واقعیت گفته اند. درست همین گفتاری که ضد واقعیت مینماید ، شالوده فرهنگ ایرانست . **انسان، بااین حق زاده میشود که جهان را باخرد خود ، چنان دگرگونه سازد و چنان بیاراید وسامان بدهد که خانه او ، بهشت او بشود** .

زندگی درگیتی، باید زندگی کردن در بهشت باشد . این حق واین توانائی و این رسالتِ انسانست که گیتی را خانه خود سازد ، این حق انسانست که گیتی را « خانه جشن » است . بهمن یا آسن خرد ، دراو استحاله به چنین حقی یافته است . این حق هست که «dignity= ارج» او رامشخص میسازد .

ازآنجا که زادن با روئیدن ، اینهمانی داشت ، زادن انسان (مردم = مر+ تخم = تخم خدایان زمان ، تخم ارتا)نیز، با « بالیدن تخم ازخاک » اینهمانی داده میشد . آمیختن بهمن (آسن خرد = خردسنگی= آسن بغ) که هم اصل خرد و هم اصل بزم هست با کودک ، هنگام زاده شدن ، گواهی آشکاربرآنست که« **بُن انسان، آسن خرد است** » ، که هویت نادیدنی و ناگرفتنی بودنش را استحاله به « دیدنی و گرفتنی بودن » ، به « صورت یافتن و تن یافتن » میدهد . نام دیگر بهمن نزد مردم « **بزمونه** » بوده است (برهان قاطع) . دراینجا نیز بخوبی میتوان دید که بهمن ، هم اصل ِزاده شدن ، و هم اصل بزم وشادی است . پسوند « مون » ومونه دربزمونه ، به معنای « اصل و بُن » هست (ژیمون = اصل زندگی) . چون « بـَز» در کردی، به معنای « زهدان » است. و « بزم » به معنای مجلس مهمانی و عیش ونشاط وکامرانی است ، چون زاده شدن اززهدان، بزم بوده است .عنصری

دربیتی، یادی از نخستین بزم کرده است ،که اقتران ماه با پروین میباشد که اصل پیدایش و آفرینش جهان شمرده میشد(نخستین عشق) .

ازبهرسور به **بزم** تو، خسروان جهان
همی زنند شب و روز، ماه بر کوهان

کوه وکوهان، خوشه پروین است، و « ماه برکوهان» ، نام لحن بیست ویکم باربد است ، که اینهمانی با « رام = جی » ، مادرزندگی و خدای موسیقی وطرب و شعرو رقص وشناخت دارد ، وهمان « زُهره یا افرودیت» درفرهنگ ایرانست . ازعروسی رام با خوشه پروین (درخوشه پروین ، ستاره ناپیدای هفتم ، بهمن است، که درشش ستاره پیدای پروین ، که ارتای خوشه است، پیدایش می یابد) بهمن که « **آسن بغ » و « آسن خرد» هست** ، « **بزمونه » است** ، به عبارت دیگر، هم اصل زایش و پیدایش و آفرینش هست، هم اصل بزم وشادی وانجمن کردن . اینست که درفرهنگ ایران ، این « خرد شاد » هست که اصل ِ پیدایش و آفرینش گیتی و هستی است .از اینرو « نخستین وبرترین گوهر ، بقول اسدی توسی « سرگوهر» است : خرد ، مر جهان را ، سر ِ گوهر است .

انسان(مردم = مر+تخم) تخم ارتا ست سرو، که نام دیگرش اردوج (ارتا+ وج) میباشد، نیزتخم ارتا هست

تصویرانسان درفرهنگ ایران

«سروی که فرازش، ماهِ گرد» هست، صورت انسان میباشد

سرو، مانند انسان ، تخم ارتا هست . ازاین رو، سرو ، درصفات برجسته اش که چشمگیرند (همیشه سبزبودن+ سرافرازی) ، تنها تصویرانسان درفرهنگ ایران بود . **اینکه درشاهنامه ، زرتشت، سرو را ازبهشت میآورد ، به معنای آنست که انسان ، دردین زرتشتی ، تخم ارتا ، یا خدای خوشه (سیمرغ) نیست، بلکه آفریدهِ اهورامزداست** . ازاین پس ، دریزدانشناسی زرتشتی، انسان دیگر،

فرزند خدا و همگوهر با خدا شمرده نمیشود ، و ازاصالت میافتد . داستان زال زرهم ، گرد همین محور میچرخد که انسان را ازتخم ارتا بودن میخواهند بیدازند (دورنگ بودن زال ، به معنای همزاد بودن ، وتخم ارتا بودن است) ، ولی سیمرغ (ارتا)، این انسانی را که اصالت خدائی دارد(فرزند خداست) ، ولی ازدین وجامعه ، محکوم به مرگ شده است ، میرهاند و درخانه خود میپروراند، و به او ازپستان خود شیرمیدهد ، و تخم اورا ازشیرابه وجود خود، آبیاری میکند(دایه او میشود) و بازبه کردار فرزند خدا ، به گیتی میفرستد .

ارتا، که صورت دیدنی ولی ناگرفتنی بهمن است ، استحاله به « تن یا جسم » می یابد که« تنکرد» نامیده میشود . صفت ارتا ، « هژیر» است که « هو چیتره » باشد . ارتا ، تخم نیک (هوچیتره) یا به سخنی دقیق تر، اصل آفریننده وزاینده است . این استحاله بهمن به ارتا، واستحاله ارتا به جسم(تن، گیتی) ، همان « اند + دیسیدن » است . « اند» که بهمن یا « آسن خرد » باشد، به خود ، صورت و تن میدهد وخانه خود را درجهان هستی بنا میکند . ازآنجا که انسان تخم خوشه ارتا ، یا درخت « وَن هَرویسپ تُخم = سیمرغ » هست ، به انسان در آغار، صورتِ درخت یا گیاه داده میشود .

دریزدانشناسی زرتشتی ، گیاه ریباس، جانشین سرو میگردد . درافغانستان به ریباس ، « هوم » گفته میشود . البته ، آنچه دراین متون، ناگفته گذارده میشود ، اینست که ریباس، گیاه « نرماده یا همزاد » هست . درخودش هم نرینگی وهم مادینگی را دارد . البته ، این همان اندیشه « جم = ییما =همزاد » است که برضد آموزه زرتشت است . این نرمادگی یا همزاد وجفت ویوغ بودن، به معنای « ازخود بودن =ahv=hva » است. به سخنی دیگر، ریباس یا جفت بهم چسبیده انسان، نیاز به آفریننده ای ندارد . واین با تصویر اهورامزدای زرتشت که باید آفریننده انسان باشد ، سازگارنبود . ازاین رو دراین متون ، نرمادینگی ریباس ، نا گفته میماند . تخمهای ارتا فرورد یا سیمرغ (درخت هرویسپ تخم) هوبیس hu+bis یعنی « جفت نیک »هستند (کتاب یوستی، بیس مانند ویس به معنای جفت است، عدد امروزه بیست، ازآن برآمده) . این هوبیس، صفت کل این تخمهاست . به عبارت دیگر، همه ازخود وبه خود هستند . سرو هم ، تخم ارتا

هست ، چون نام دیگرش « اردوج » است که « ارتا- وج = تخم ارتا» باشد. انسان ، سرویست که میوه اش برفرازش ، ماهِ پُر هست . این تصویرانسان، بارها درشاهنامه بازتابیده شده است . ماه پر، همان تصویر « خوشه » است . ماه ، دارای همه تخمه های زندگان شمرده میشد ، وازآنجا که تخم ، سرچشمه روشنی است (سبزشدن تخم ، اینهمانی با روشن شدن داشت ، ازاین رو سبزی و روشنی ، دوویژگی جفت باهمند) ، ماه ، درگزیده های زاد اسپرم(بخش 30) ، اینهمانی با مغز داده میشود که سرچشمه همه حواس، وپیدایش خرد درحواس هست . سرو، دربالیدن به فرازخود که ماه پُراست میرسد . به سخنی دیگر، **خرد ، اوج ، یا فراز بالیدن درخت انسان هست** . **سرفرازی در خرد یافتن و سخن گفتن است**. ازاینجاست که میتوان گفته فردوسی را بهتر دریافت :

سرش راست برشد، چو سرو بلند   به گفتارخوب و خرد، کاربند

نخستین ویژگی گوهری انسان، همین راست برشدن ، یا به فرازبالیدن است ، و با این « وخشیدن » ، که نمو کردن و پیشرفت کردن و بالیدنست ، سرفرازی پیدایش می یابد . صفت ویژه ارتای خوشه یا اردیبهشت ، « سرافرازی » است (برهان قاطع) . این کشش به سربرافراختن و بالیدن وشادشدن و روشن شدن درهرتخمی هست، و با بسیج شدن این کشش هست ، که هستی ، آغازمیشود . چیزی ، هست میشود و هستی میابد که سربیافرازد و بایستد . **چیزی** ، « **هست» که « سرافراز» هست** .

درهرتخمی(مر+ تخم =مردم) ، مبدء ومنشاء زندگی اخو(ahv=hva=axv) هست که همان « آتش جان یا تخم آتش یا ارتا » میباشد ، و این « هوا=hva » که به معنای « اصل ازخود بودن هست » ، ویژگی « هستی بخش » دارد . چیزی « هست » که « میایستد ، سرمیافرازد ، می بالد » . **هستی درگیتی ، سرافرازی است**. به همین علت **به« باد» که « هوای جنبان وجنبندهhva=ahv» است ، هوا ، میگفتند** . چون هوا، مبدء زندگی ، اصل ازخود بودن ، یا ازخود بپا خاستن وسربرافراختن وایستادن است . این نکته را اسدی توسی درگرشاسپ نامه ، بسیار رسا ، بیان کرده است :

همه تخم، درکشت ها گونه گون   که ناراست افتد، بود سرنگون

« **هوا**» درهمه ، « **زوروساز**» آورد
سرهرنگون ، زی « **فراز**» آورد

هرتخمی که در زمین میافتد، دراو **این « هوا**، **اصل جنبشست که تحول به آتش می یابد »** ، بلافاصله ، نگون را سوی دیگر میدهد ومیافرازد. با این، جنبش به بالیدن ، به بلندگرائی، به هستی یابی، آغازمیشود . **بلندی گرائی ، « سر بسوی فرازآوردن » ، روند ِ « هستی یابی» است**. ازجنبش هوا، باد پدید میآید، و ازباد، آتش میگیرد و این آتش ، « فرازنده » و هستی دهنده است . درشاهنامه میآید که : « نخستین که آتش ، زجنبش ، دمید » . این جنبش هوا یا باد است که آتش میافروزد و درسرفرازشدن، هستی می یابد . درتخم وجود انسان (مر- تخم) ، آتش زندگی که ارتا باشد، بلافاصله آنچه سرنگون میافتد، به فرازمیآورد ، واین جنبش « سربرافراختن » ، اینهمانی گوهری با شادی و خنده و خوشی وسعادت دارد . سبزشدن ، اینهمانی با پیدایش (به هستی آمدن ، با سربرافراختن) با روشن شدن و درخشان شدن دارد . « گون » که « رنگ » باشد ، معنای « صورت » هم دارد. « رنگین بودن » ، صورت و چهره بود . گوهرانسان، درچهره ، درخرد ، درلبخندش ، درگفتارش، دررنگارنگیش ، آشکارو روشن میشود . آنها ، پیدایش رنگ را ، روشن شدن میدانستند . انسان باید درچهره و گونه اش ، گشوده وباز ،یا به سخنی دیگر روشن شود . اینست که درگرشاسپ نامه دیده میشود که « خرد » ، بیخ درخت بهشت است . چون « آسن خرد » که بهمن باشد ، همین بیخ است که سعادت وشادی به بار میآورد .

سرو ، به علت آنکه « همیشه سبز» است ، همیشه شاد و همیشه روشن است . ازاین رو، نام دیگر سرو درایران ، اردوج (ارتا+ وج) ، تخم ارتا هست . میوه و بَر این سرو که تصویر انسانست ، درفرازش ، ماه پُرهست (گِرد ماه) . در گزیده های زاداسپرم ، دیده میشود که « مغز= مزگا » که سرچشمه همه حواس است که خرد ، ازآنها در رنگارنگیش پیدایش می یابد .

ازاین بررسیها درباره ویژگیهائی که به سرو با ماه پُر برفرازش ، نسبت داده میشد بخوبی دیده میشود که **1- سرافرازی 2- خرد 3- شادی (شکفتن) 4- پیشرفت 5- شعله ورشدن (پرازشاخه شدن)**

و**6- گوینده شدن** ، همه ویژگیهای گوهری و به هم پیوسته « تخم ارتا » یا انسان هستند .

به پالیزچون **برکشد سرو،** شاخ **سرشاخ سبزش، برآمد** زکاخ
به بالای او شاد باشد درخت چو بیندش ، بینا دل و نیک بخت

در واژه « وخش vaxsh » که روئیدن باشد، همه این معانی که درخت هستی انسان،به هم پیوسته ، موجودند .
وخش vaxsh دارای این معانیست : 1- افزایش و نمو ورشد 2- حرف و سخن وکلمه 3- درخش و دم و نفس وجان (مراجعه به کتاب فره وشی شود) .
وخشیتن vaxshitan : نموکردن، پیشرفت کردن ، بالیدن ، روئیدن، درخشیدن، شعله ورشدن . وخششن vaxshishn : پیشرفت ، شکوفه کردن ، بالیدن ، روشن .urvaaxmanئوروخمن دارای اندیشه شاد، سعادت ، شادی . ئوروخت urvaxt: شاد، سعادتمند .
اینکه آسمان، جایگاه شادیست ، برای آنست که آسمان ، از سنگ یعنی همآغوشی و اتصال ومتزاج است (اسن = آسمان). ما امروزه این گفته را ازخرافات میشماریم . اینکه گفته میشود آسمان ازسنگ وازخماهن است ، دراصل به معنای جایگاه اتصال وامتزاج وهمآغوشی است و خماهن دراصل « xvab + asan » میباشد که به معنای « اتصال وامتزاجِ هستان » است . طبعا آسمان، خانه امتزاج واتصال یا همان خانه عشق ومهرورزی و سرچشمه موسیقی است .

این خانه که پیوسته دراو با نگ چغانه است
از« خواجه » بپرسید که این خانه چه خانه است
این خواجه چرخست که چون زُهره وماه است
وین خانه عشق است که بی حد و کرانه است (مولوی)

اینکه درشاهنامه میآید آسمان ازیاقوت هست ، چون یاقوت (یاک+ کوت) یا یاکند (یاک + کند) است، که به معنای « زهدان مادر» است که جایگاه ایمنی و دور ازگزند است. شادی و روشنائی ، پیدایشی ازگوهر این وصالست .

زیاقوت سرخست چرخ کبود نه از باد و آب و نه ازگرد و دود

یزدانشناسی زرتشتی برای اینکه اهورامزدا را آفریننده« شادی» کند ، مجبور بود که اورا همکار« آسمان » کند . مثلا دربخش دوم بندهش

پاره 19 میآید که او – اهورامزدا – به یاری آسمان ، شادی آفرید ، بدان روی برای اوشادی را فرازآفرید که اکنون که آمیختگیست ، آفریدگان به شادی درایستند » . شادی را درواقع پیآیند « جفت بودن اهورامزدا و آسمان » میشمارد که این بازگشت به اصل « جفت آفرینی » است که زرتشت ازآن سرپیچید . این **شادی دریزدانشناسی زرتشتی** دیگر، ویژگی گوهری رویش وزایش را که پیآیند بالیدن وسرافرازشدنست ندارد . بلکه **شادی ، فقط تسکین دهنده دردیست که اهریمن میآفریند ، چون با همه جهان زندگی ، آمیخته است** . اهورامزدا با شادیش ، فقط دردی را که اهریمن تولید میکند ، میکاهد یا خنثی میسازد . این مفهوم شادی به کلی بامفهوم ارتائی شادی وسرافرازی، فرق دارد . همچنین درمینوی خرد (ترجمه تفضلی بخش 56) میتوان دید که اهورا مزدا با آسن خرد (بهمن) جهان را میآفریند واداره میکند . بازنا آگاهانه به اصل جفت آفرینی میچسبد . درحالیکه خود « آسن خرد » که خرد سنگیست ، این ویژگی جفت آفرینی را درخودش دارد ونیازی به اهورامزدا نیست .

بررسی این نکات برای آنست که ویژگیهائی که به « سرو، با ماه پُر برفرازش » نسبت داده میشود، تصویر انسان را درفرهنگ ایران مشخص میسازد . این ویژگیها عبارتند از 1- سرافرازی 2- خرد 3- شادی (شکفتن) 4- پیشرفت و5- گویائی ، همه ویژگیهای گوهری « تخم ارتا » یا هستی انسان هستند که ازهم جدا ناپذیرند .

« خرد شاد و سرافرازی » ، باهم ، هستی انسان را معین میسازند . انسان دراندیشیدن (خرتیدن) شادوسرافراز میشود . سرافرازی که باخردورزی انسان باهم میبالند ، زمانهای درازهست که درادیان گوناگون ، مُهر ابلیسی و اهریمنی وشیطانی خورده است . سرافرازی وخردِ سرخ وگرم ، صفت ارتا هست ، که تخم آتش (اصل گرمی) او، مبدء وبُن وفطرت زندگی درهرانسانیست ، که درانسان، به خرد و شادی وسرافرازی دگردیسی می یابد . نام خرد که « خرتو= خره + راتو » باشد ، راتو (= رته = ارتا) نام خود این خداست که « باد،یا هوائیست که تبدیل به آتش» می یابد . و **ابلیس قرآن ، کسی دیگرغیراز این خدای ایران نیست که تخمه ِ خوشه اش را درهرانسانی میافشاند** . ابلیس ، معرب «البیس» درتبریست که نام

آتش برق (آذرخش) هست، و نامهای دیگرابلیس درعربی 1- ابو **مره** (همان مر، که نام اندروای ، و پیشوند نام مر+ تخم ، انسان است) و 2- « حرث» است که معرب همان «ارس وارتا و اِ رِ ز» باشد.
ابلیس ساختن از خدای سرافرازآتشین گوهر ایران ، و ملعون ساختن او ، و سنگسارکردن او (رجم ابلیس) و اعداعدو انسان شمردن او ، چیزی جزنابود ساختن اصالت انسان نبود که ازتوانائی خرد شادش ، سرافرازاست. با همگوهربودن انسان با این خدا (ارتائی که ابلیس شده)هست که خودرا همگوهرخدا میداند که نیاز به واسطه ای ورسولی وخلیفه ای وامامی ندارد . سرافرازی و ازخود اندیشیدن ، که در ابلیس ، نفرین میشود ، هرانسانی را مکلف میسازد که سراسرعمردرخود ، سرافرازی ازاندیشیدنش را که نگهبان زندگیست وگواه بر «ازخود، بودنست= هوا) ، بنکوهد وخواربشمارد .
انسان باید نه تنها ازخرد ورزی، شاد نشود ، بلکه آن را « وسوسه شیطان خناس » بداند . مارا چنان به خوارشماری خود و خوارسازی انسان درخود (ازخود، بودن . ازخود، اندیشیدن) عادت داده اند که کوچکترین درک احساس سربلندی را ابلیسی میدانیم و بدان نفرت میورزیم .« منی کردن » که به معنای « اندیشیدن » است و ازاندیشیدن خود ، انسان بودنست (مانو= نام همه انسانها= اندیشنده =من) ، واژگونه ساخته شده، و معنای « تکبرو خودرا خدا پنداشتن »یافته . هرانسانی که بیندیشد (منی کند) ، مشرک و ملحد است، وباید اورا به دونیمه ارّه کرد . **احساس سرافرازی ، برای ما ، نه تنها ضد دینی ، بلکه ضد اخلاقی شده است**. احساس سرافرازی ازکاربستن خرد در زندگی را نمیتوانیم تحمل کنیم . نسبت دادن یک کارنیک به خود ، وخرسندی ازآن ، چنان نفرت و اکراهی درما میانگیزد که فوری ازاو روبرمیگردانیم . پیدایش پیامبران، بدین علت بود که اندیشه هائی که درآنها ناگهان پیدایش می یافت ، نمیتوانستند به خود نسبت بدهند .
ما نفرت و اکراه از« ستودن وآفرین کردنِ کارنیک دیگران » داریم. این درک « به خود ، بودن ، ازخود، معین شدن » که چیزی جز سرافرازی نیست، وبیان اصالت انسان میباشد، نه تنها ضد دینی میباشد، بلکه درپهنه اخلاق و سیاست نیزخود را گسترده است .

اصالت داشتن ، سرافرازبه خرد خود بودن ، ازخود اندیشیدن ، ضد ارزش شده است . ازکاربرد حواس خود ، از آزمایشهای با حواس خود، به دانائی رسیدن ، ضد ارزش شده است . باخرد خود ، مدنیت وسعادت را فراهم آوردن ، درهمان داستان جمشید، به همکاری با اهریمن ، برای پروازبه آسمان و بالاخره به ضدیت با خدا (اهورامزدای زرتشت) میکشد . تا خرد با خدا (با اهورامزدای زرتشت) نپیوندد ، انسان به کیفرش، ازمیان، به دونیمه اره خواهد شد . برای پیوستن به اهورامزدای زرتشت ، باید با خرد او ، مدنیت وسعادت را تعریف کرد ، و ازخرد و خواست خود ، دست کشید. **سرفرازبودن ازکاربستن خرد خود و خواست خود ، ضد اهورامزدای زرتشت وضد الله اسلامست** . سرافراز ازخرد خود، درشاد ساختن مردم بودن ، مانند جمشید، و گفتنِ « هنر درجهان ، ازمن آمد پدید » ، بزرگترین گناه است . **زرتشت ، این سرافرازی انسان ازخردش را با مطرودساختن جمشید ، سرکوب وپایمال کرد، و سپس ، محمد با « ابلیس ساختن ارتا ، خدای ایران » ، گام بعدی را درنابود کردن سرافرازی از « خود اندیشی انسان » برداشت** .

ولی آرمان انسان در ایران ، درست گفتن همین « هنر درجهان ، ازمن ، پدید میآید » هست ، که درک سرافرازی ، ازکاربستن خرد شاد خود انسانست .